

سفر به آرمانشهر (ایکاری)

○ سفر به آرمانشهر (ایکاری)، اتین کابه، مترجم: محمد قاضی، انتشارات تهران ۱۳۷۲

مترجم ارزشمند این بار یک اثر اتویایی را به شکل داستان در زمینه «اقتصاد سیاسی» ترجمه کرده، از آنجا که تا کنون آثار اقتصاد سیاسی کلاسیک به ندرت به زبان فارسی برگردانده شده، کار ایشان بدعتی است در ترجمه کتب پایه اقتصاد کلاسیک. در زمان ما تمدنی که سرمایه‌داری می‌کوشد آن را به هزاره سوم پیوند دهد و مدعی جانشینی جامعه معیشتی است با همه بزرگ‌نمایی‌اش رنگ می‌بازد این رنگ‌باختگی هنگامی برملا می‌شود که سرمایه‌داری را، مثل برابری، آزادی و عدالت، با آنچه به دلیل خصلت سودجویانه خود برسر این شعارها آورده است؛ مقایسه کنیم. در کشاکش انقلاب صنعتی، آرمانشهرها جامعه آینده را ترسیم می‌کردند و پیش از آنکه «اقتصاد سیاسی» تکوین یابد کامپانلا^۱ فالانستر^۲ مصالح نظام‌های اقتصادی عادلانه را معرفی می‌کردند. اکنون پس از ۴ قرن که سرمایه‌داری این مصالح را در اختیار دارد، هنوز جامعه‌ای می‌پردازد بی‌سیما و بی‌آینده. آنگونه که برخی روشنفکران با مطرح کردن عناوینی مثل پساتاریخ Post Historical، ماورای تجدد Post Modern و فراصنعتی Post industrial هنوز در جستجوی راه‌هایی برای رفو کردن زدگی‌ها و ژرفناهای سرمایه - داری‌اند و در این زمینه‌ها سخن می‌رانند. اما گویی کلام رسای سرتوماس در اولین اتویا؛ «آیا عادلانه است که جواهر فروش و رباخوار متمکن بدون تولید چیزی در رفاه کامل و

۱. کامپانلا - اتویایی که این نویسنده ایتالیایی نوشته «شهر آفتاب» نام دارد.

۲. فالانستر. آرمانشهری است که شارل فوریه اقتصاددان سوسیالیست فرانسه در قرن ۱۸ پیشنهاد

می‌کند.

تن پروری زندگی کنند در حالیکه، مزدوران، باربران، پیشه‌وران و زرگران در فقر غوطه‌زند و بزحمت چیزی برای سد جوع به دست آورند» گویی خطاب به مدعیان جامعه متکی بر خصوصی سازی است. این کلام با توصیف بیشتر در آرمانشهر ایکاری بیان می‌شود، کتاب خط فاصل میان فقر اقتصادی و فقر فرهنگی را توضیح می‌دهد، نارسایی فرهنگی را بعنوان آفت آزادی و شرافت انسانی و زمینه‌ساز استبداد رأی تفسیر می‌کند. آرمانشهر تصویری است از نظام اقتصادی متکی بر همدلی مردم، تصویرسازی در دیدارها، مهمانی‌ها و نشست‌های محفلی و مسافرت لُرد انگلیسی طرح می‌گردد. ایکاری جزیره‌ایست در دریای اژه هم نام با ایکار رهبر قیام ضد خودکامگی، میزبانان مسافر انگلیسی که نسل انقلابی آرمانشهر هستند. با مقایسه ساختار دو جامعه ایکاری و انگلستان آغاز قرن ۱۹، سرمایه‌داری انگلیس، نهادهای قانون‌گذاری، اجرایی آنرا در برابر اعجاب میهمان خود زیر سؤال می‌برند.

کابه می‌گوید: «ما فقط خواستیم نمونه‌ای به دست دهیم تا بفهمانیم پدید آوردن یک نظام همیاری، هم امکان‌پذیر است و هم سودمند. نسل‌های بعد نیز می‌توانند به تکمیل و تصحیح آن پردازند»

عدالت در مساوات

لرد از میزبان خود می‌شنود: «در ایکار، ما توده یا ملتی تشکیل داده‌ایم که همه با هم برادرند. هدف همه ما باید تأمین برابری مطلق در همه زمینه‌هایی باشد که در آنها تأمین این برابری از نظر مادی غیر ممکن نیست» و سؤال می‌کند: «مگر طبیعت خودش با دادن خصوصیات جسمانی و روانی تقریباً نابرابر به آدمیان نابرابری را برایشان حاکم نکرده است؟»

- «درست ولی مگر طبیعت به همه آدمیان به یک اندازه، هوش تمایل به خوشبخت بودن و به یک اندازه حق زنده بودن و عشق و علاقه در برابری ... نداده است!»

محتوای پاسخ اینست که اگر کسی نتوانست، استعدادهای خود را بروز دهد و حقوق طبیعی خود را طلب کند جامعه باید عدالت را اجرا و حقوق مساوی را برای او حفظ کند. اینجا لیبرالیسم در برابر این سؤال قرار می‌گیرد که چرا حقوق طبیعی را مختص هوشمندان می‌داند؟ آنگونه که آدام اسمیت دست نامرئی را به کمک آنان و به‌زعم او

۱. سرتوماس مور، وزیر انگلیسی که در راه اعتقادش اعدام شد. اولین اتوپیا را نوشته، جمله از آن اثر انتخاب شده است.

به‌زیان کم‌هوشان و بی‌دست و پاها می‌فرستد و در نهایت حقوق طبیعی ذاتی انسان در یک سو به‌نام کارفرما، مالک و صاحب سرمایه تلنبار می‌شود و اشخاص عادی مثل مزدور و پیشه‌ور... عملاً از آن محروم می‌گردند.

میزبان می‌گوید: «اینجا هرگز چشمان تو از دیدن آن کلبه‌های ویرانه و آن آب‌روهای گندآب مانند، در کنار باشکوه‌ترین کاخ‌ها آزرده نمی‌شود ص ۹۱... ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که از لحاظ اموال، کارها و حقوق و تکالیف و بهره‌وری‌ها با هم شریکیم. ما در همه چیز باهم برابریم مگر در مواردی که برابری مطلقاً غیرممکن باشد. همه به یک اندازه برای جمهوری کار می‌کنیم» ص ۱۶۹ گوینده جامعه را کارگاهی می‌داند که همه در انجام کار و بازده یکسان سهیم‌اند. موازین عدالت نقصان هوش کاربردی عده‌ای را با فزونی هوش دیگران جبران می‌کند. در این حال برابری مفهوم می‌یابد.

رشد واقعی انسان در آزادی حقیقی اوست

کابه با اشاره به گذشته ایکاری از زبان میزبان، دموکراسی‌های پارلمانی از جمله انگلستان را به استهزا می‌گیرد و با اشاره به اکثریت پارلمانی می‌گوید: «این اکثریت مشتی از اغنیا (به‌زحمت ۲۰۰ نفر) بودند که از طرف مشتی ثروتمند دیگر (در حدود ۳۰ تا ۴۰ هزار نفر) و یا به عبارت دیگر به‌وسیله وزرا تعیین و منصوب شده بودند، که انتخاب‌کنندگان را با اعمال نفوذی که می‌کردند و با مقامات و مزایایی که به‌ایشان می‌دادند یا وعده می‌کردند در اختیار داشتند.» ص ۲۸۶. در سایه این نوع آزادی استفاده تبعیض‌آمیز از ثمره کار اجتماعی قانونی می‌شود. «هیئت قانون‌گذاری به دو جبهه تقسیم می‌شد یکی اکثریت که از منافع اشرافیت دفاع می‌کرد و دیگر اقلیت با جبهه مخالف که مدافع منافع ملت بود... قوانین زور و وحشت همه به نفع خانواده سلطنتی و نوکران آن وزرا و طبقه اعیان و اشراف است و اگر به دلیل ترس یا از راه مکر و حيله برای وجیه‌المله شدن با قوانین به‌ظاهر به سود ملت موافقت کرده‌اند بعداً آن را فسخ یا تحریف کردند و یا بدون اجرا گذارده‌اند» ص ۲۸۷ هنگامی که آزادی حقیقی انسان جای خود را به آزادی بدلی بدهد به‌جای رشد واقعی دچار تحقیر می‌شود، موانع رشد انسان، پویایی و سازگاری‌اش را به‌هدر می‌دهد. در این حالت همیاری‌اش تبدیل به مبارزه با هم‌نوع می‌شود. تمدن سرمایه‌داری که مرزهای جغرافیایی را تثبیت شده می‌انگارد، مرزهای طبقاتی را نیز تأیید می‌کند و ستیز دایمی میان هم‌نوعان را رسمیت می‌بخشد.

مسافر از میزبان خود می‌پرسد: «آخر ملتی همچون انگلستان به‌دور هم جمع

نمی شدند تا در میتینگ‌هایشان به این کارها اعتراض کنند؟
- ولی قانون (یعنی ثروتمندان و نمایندگان و وزیران) انجمن‌ها و اجتماعات را تعقیب و تنبیه می‌کردند.

- و مطبوعات به نفع ملت به صدا در نمی‌آمد؟
- ولی قانون (یعنی حکومت اشرافی) دهان مطبوعات را می‌بست.
- و ملت به روی کسانی که مدعی بودند نماینده هستند ولی در واقع او را می‌فروختند لای و لجن نمی‌پاشیدند؟
- ولی دشمنان ملت‌ها دسته‌هایی از آدم‌های لات، چاقوکش و مشت‌زن با خود همراه می‌کردند.

- و ملت برضد وزیر فریاد نمی‌زد و شعار نمی‌داد، همچون انگلستان که دوک بزرگ ولینگتون مجبور شده بود به دور منزل خود نرده‌ها و پنجره‌های آهنی بکشد.
- ولی مسلسل‌ها و فرماندهان بزرگ حافظ او بودند.

- بدینسان در آنسوی فرد اجتماعی سرداری نظیر ولینگتون شکست‌دهنده ناپلئون برکرسی صدارت تکیه می‌زند. و طنین رسای «پیروزی ولینگتون» اثر جاوید بتھون را با دشنام پاسخ می‌دهد.

کابه به نکته‌ای اشاره می‌کند که رمز سوءظن مردم به مسندهای اجرایی در آن نهفته است، وقتی سوءظن آمد صداقت رخت می‌بندد. با محیط سوءظن اداره جامعه در اساس مختل است هرچند پوشش ظاهر، شسته و رفته باشد.

در آرمانشهر کابه که انتخاب‌کننده واقعی، مردم‌اند: «هیئت مجریه نه نگهبان دارد... نه هیچ مزیتی بیش از یک کارمند. عامل اجرایی در مقایسه با هر شهروند دیگری نه بهتر تغذیه می‌شود، نه مسکن خصوصی‌اش بهتر است چون در نزد ما همه مشاغل جنبه عمومی دارد... یعنی همه مقام‌های قضایی یا حکومتی چیزی جز یک شغل یا وظیفه نیستند»
ص ۳۰۷

میزبان لرد، در پایان قانون را با همه لغزش‌های احتمالی‌اش بهترین میزان است و مادام که اعتبار دارد احترامش را لازم می‌داند؛ «ترجیح دادیم شهروند را مجبور به اطاعت از عاملی بکنیم که به نام ملت و به نام قانون با او طرف صحبت است و سپس به او اجازه بدهیم آن عامل را در دادگاه ملت به محاکمه بکشند تا وی را به کیفر سوءاستفاده‌اش از قدرت برسانند». کتاب با پرداختن به سازمان اقتصادی، بازرگانی خارجی سازمان کار، تعلیم و تربیت، بهداشت، هنر و باارایه الگویی عادلانه از روابط خارجی به پایان می‌رسد.